

## محمدجان شکوری بخارایی\*

### «انقلاب» بخارا، یا «بلوا»ی بخارا\*\*

#### ۱

سال ۱۹۹۰م. جشن ۷۰ سالگی انقلاب بخارا برگزار گردید. به این مناسبت در مجله «صدای شرق» (شماره ۹) مقاله نور چشمم رستم شکوراف «ماه سپتامبر سال ۱۹۲۰ در بخارا چه روی داد؟» و چند مقاله دیگر چاپ شد. رستم شکوراف در این مقاله بر اساس گفته‌های شاهدان واقعه، از جمله بر اساس گواهی خلبانهای شوروی که چهار روز انقلاب با ۱۱ فروند هواپیما بخارا را بمباران کرده بودند و بعد از لاف و گزاف این «قهرمانان» در مطبوعات روسی آن سالها چاپ شده بود، نشان داد که آن چه انقلاب مردمی بخارا نام گرفته است، هرگز انقلاب اجتماعی نبود، بلکه حمله وحشیانه ارتش سرخ شوروی به کشور بخارا، یک نوع تجاوز و اشغالگری بود و بس.

در همان شماره «صدای شرق» مقاله تاریخ‌شناس مسکو الکساندر کروشلیتسکی (Александр Крушелнитский) نیز چاپ شده بود. این مؤلف رویدادهایی را که انقلاب بخارا نام گرفته است، اندکی استهزاآمیز بیان نموده است.

---

\* آکادمیسین؛ عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی جمهوری اسلامی ایران؛ عضو پیوسته آکادمی علوم تاجیکستان.

\*\* بخشی از کتاب آماده به چاپ «فتنه انقلاب در بخارا»ی آکادمیسین محمدجان شکوری بخارایی.

برای استهزای او مدارکی که از بایگانی‌ها و نشریه‌های شوروی گرفته است و آن مدارک ماهیت رویدادها را بدون پرده‌پوشی فاش می‌کنند، سبب شده‌اند. متن اصلی این مقاله<sup>۱</sup>، کروشینیتسکی در مسکو چاپ شده است.

ماه سپتامبر سال ۱۹۹۰م، در بخارا به مناسبت آن سالگرد، جشن بزرگی برپا شد. در روزهای این جشن در بخارا کنفرانس علمی سالانه عینی هم برگزار گردید. بنا بر این، یک هیئت بزرگ از دوشنبه به بخارا آمد. در مراسم هفتادمین سالگرد انقلاب و سالانه عینی، بعضی مسائل مربوط به وضع آن روزه تاجیکان بخارا نیز خیلی سریع مطرح شد. ماهیتاً بین بعضی از اعضای هیئت تاجیکستان و مقامات رسمی بخارا مباحثه سخت روی داد. بنده با محمد عاصمی، جلال اکرامی و نماز حاتمی در این مباحثه شرکت داشتم. تفصیلات این مباحثه عبرت‌آموز را در جایی دیگر بیان خواهم کرد.

از جمله بنده ۳ سپتامبر در مجلس «سالانه عینی»، در موضوع «عینی و انقلاب بخارا» سخنرانی کردم. متن آن در روزنامه «آموزگار» مورخ ۲۵ سپتامبر سال ۱۹۹۱م. چاپ شد. کمینه در این سخنرانی بر اساس آن چه استاد عینی در باره رویدادهای دو دهه آغازین سده بیست، به خصوص سالهای ۱۹۱۷-۱۹۲۰م. نوشته است، به چنین خلاصه گرفته بودم که رخدادهای پرتلاطم پایان آگوست و آغاز سپتامبر سال ۱۹۲۰م. در بخارا، هرگز به انقلاب اجتماعی مانندی نداشت.

## ۲

صدرالدین عینی رویدادهای مهم دو دهه آغازین سده بیست را که برخی سرنوشت‌ساز و بعضی سرنوشت‌سوز می‌دانند و استاد خود از بیشتر آنها آگاهی خوب داشت، در نگاشته‌های خود بیان کرده است.

ناظرات (کمیسریت- وزارت) معارف جمهوریت خلقی شورایی بخارا، در ۱۷ نوامبر سال ۱۹۲۰م. قرار گذاشت که نوشتن تاریخ انقلاب بخارا به فطرت، عینی، ب. صالح‌اف سپرده شود.<sup>۲</sup> لیکن فطرت چنین اثری ننوشت. از این که ب. صالح‌اف تاریخ نوشت یا نه، بنده آگاهی ندارم.

صدرالدین عینی نوشتن تاریخنامه مفصلی را زود شروع کرد و آن کتاب او که امروز با نام «تاریخ انقلاب بخارا» مشهور است، به وجود آمد.

چنان که استاد قید کرده است، آغاز تألیف این کتاب «ربیع‌الثانی ۱۳۳۹ هجری قمری / ۳۱ دسامبر سال ۱۹۲۰ میلادی»<sup>۳</sup> و پایان یافتن آن «۲۳ مارس ۱۹۲۱ میلادی» بوده است که در آخر کتاب قید شده است. ولی این تاریخ تحریر ازبکی کتاب بوده است. تاجیکی آن بیشتر نوشته شده بود.

عینی در مقاله «جواب من» (۱۹۳۳م، در جواب به بیکتاش) می‌گوید: «حقیقت این است که من قسم بسیاری «تاریخ انقلاب بخارا» را سالهای ۱۹۱۸ م. در سمرقند به زبان تاجیکی نوشته‌ام»<sup>۴</sup>. یعنی تحریر تاجیکی این کتاب ماه فوریه سال ۱۹۱۸ پایان یافته، «تاریخ انقلاب فکری در بخارا» نام داشته است و یک نسخه آن را فرزند استاد عینی- کمال عینی به نزدیکی از بایگانی یافته به چاپ رسانید.

استاد از همین پیش‌نویسهای سالهای ۱۹۱۸-۱۹۱۹م، کتاب «تاریخ انقلاب بخارا» را به وجود آورد. لیکن چنان که او در مقاله مذکور «جواب من» گفته است، ناظرات معارف جمهوریت خلقی شورایی بخارا از او خواست که آن کتاب را به زبان ازبکی ترجمه کند.

استاد همین ترجمه و تحریر ازبکی را به نام «تاریخ انقلاب بخارا» ماه مارس سال ۱۹۲۱م. به آخر رساند و به ناظرات معارف سپرد.

اما کتاب از چاپ باز ماند و چاپ آن سال ۱۹۲۶ م. به نام «بخارا انقلاب تاریخ اچون مترياللر» در مسکو صورت گرفت. آن چه امروز به نام «تاریخ انقلاب بخارا» شهرت دارد، ترجمه همان کتاب ازبکی است که ترجمه آن به قلم زنده‌یاد رحیم هاشم تعلق داشته، سال ۱۹۸۷ م. به طبع رسید.

خلاصه آن که کتاب عینی «تاریخ انقلاب بخارا» نخستین تاریخنامه انقلاب بخارا بوده، در ایام وقوع واقعه نوشته شده است. در نخستین ماههای موجودیت حکومت نو شوروی، در بخارا سانسور و محدودیت ایدئولوژی هنوز وجود نداشت و در وقت چاپ ازبکی آن، یعنی سال ۱۹۲۶ م. نیز هنوز از بعضی جهت‌ها پرزور نبود و گمان می‌رود که زیاد نقش نگذاشته است. عینی امکان داشت که آن چه را که خود می‌دانست، عیناً به قلم بیاورد. استاد عینی از فعالترین تلاشگران بود و از بیشترین رخدادهای زمان آگاهی داشت. از این رو گواهی او خیلی اعتبار دارد.

### ۳

از کتاب عینی «تاریخ انقلاب بخارا» و دیگر نوشته‌های او پیداست که تلاش و پرخاشی که در آغاز سده بیست در بخارا به وقوع پیوست، به ویژه در دهه دوم اوج گرفت، خصوصیت معارف‌پروری داشت. «جدیدان» بخارا که خود را «جوان بخارایی»، ترقی‌پرور، اصلاحات‌خواه می‌نامیدند (و عینی در کتابش آنها را «جوانان» نیز می‌نامد)، اساساً با فعالیت روشنگری، با تأسیس مکتبهای اصول جدید، زیاد کردن شمار این مکتبها، نشر روزنامه «بخارای شریف» (۱۹۱۲ م.) و «توران» (۱۹۱۲ م.) و مانند اینها، برای اصلاحات اجتماعی و سیاسی آمادگی می‌دیدند. مقصد از این اصلاحات که باید امیر و حکومتداران با شرکت معارف‌پروران انجام می‌دادند،

نیز برای رواج و رونق معارف پروری بود.

معارف‌پروران بخارا، سلطنت‌خواه بودند. آنها نخست از امیر عبدالاحدخان (۱۸۸۵-۱۹۱۰) امید اصلاحات داشتند که بر باد رفت. چون امیر عالم‌خان به تخت نشست، باز امید اصلاحات پیدا شد که در این شعر، همین موضوع بیان شده بود:

چو ایزد خواست اصلاحات کَلّی	بخارا اندر این ایام یابد
سعید عالم بهادر خان عادل	که از عدلش جهان آرام یابد
به تخت سلطنت بنشست از بخت	ز تخت و بخت یا رب کام یابد
کنون از روی قانون عدالت	امور مملکت انجام یابد
رود بنیاد ظلم و جور بر باد	اساس شرع استحکام یابد
به تاریخ جلوسش هاتفی گفت:	ترقی مَلّت اسلام یابد

این شعر در «روزنامه»ی صدر ضیا آمده است. صدر ضیا نام سراینده آن را نگفته است. از معلومات شیخ عبدالقادر رحمت‌الله بخارایی متخلص به سَبّاق در کتاب «ارمغان سَبّاق» (که سال ۱۴۱۰ هـ در شهر مدینه منوره عربستان سعودی چاپ شد، بعدها از طرف محقق مشهور تاجیک معروف آته‌خانزاده به خط روسی تاجیکی برگردان و سال ۲۰۰۷ در تاشکند به طبع رسید) آشکار گردید که این شعر به قلم عبدالواحد منظم که از جدیدان و انقلابیون مشهور بخاراست، تعلق دارد. از کتاب مذکور پیداست که در جلوس امیر عالم‌خان از جدیدان بخارا عبدالرئوف فطرت و صدرالدین عینی نیز اشعاری گفته‌اند.

در شعر منظم که در بالا آوردیم، بعضی اصول اساسی اصلاحات ذکر شده است: اول این که اصلاحات باید کَلّی باشد، نه جزئی. ثانیاً، تأمین آرامش در کشور،

پایداری عدالت اجتماعی، استواری اساسهای شرعی، ترقی همه‌جانبه کشور در نظر است. می‌توان گفت این شعر یک نوع خواستنامه جدیدان است که خواهشهای اساسی آنها را به گوش امیر رسانیده است.

زود معلوم شد که از امیر عالم‌خان هم امید اصلاحات بیهوده است. در نتیجه از سالهای ۱۹۱۱-۱۹۱۲م. در میان برخی از جوانان روحیه رادیکالی پیدا شد. برخی از بخارایان استامبول که هاشم شایق نیز با آنها بود، مصلحت آراستند و قرار دادند که اگر امیر عالم‌خان اصلاحات جاری نکند و ترتیبی نزدیک به مشروطه را رد نماید، او را از تخت سرنگون باید کرد و به جای او یکی را از خاندان منغیتیه به تخت باید نشانید.<sup>۷</sup> اما این نیت عملی نشده است.

چنان که می‌بینیم، حتی در صورت تحولی نظامی هم، فقط عوض کردن یک منغیتی به منغیتی دیگر هدف بوده است. سلطنت‌طلبی سخت به ذهنها نشسته بود. حتی پس از ترور آوریل ۱۹۱۷م. (بعد از صدور فرمان اصلاحات و «نمایش شکرانه»ی جدیدان) و مارس ۱۹۱۸م. (بعد از «واقعه کالیسوف») که از اصلاحات‌خواهی امیر و نیروهای ارتجاعی دیگر هیچ امید نماند، چون سازمان جوان‌بخارایان به عبدالرئوف فطرت سفارش داد که برنامه این سازمان را ترتیب بدهد، فطرت سال ۱۹۱۸م. یک «لایحه اصلاحات» ترتیب داد که بسیار جالب و یکی از مهمترین سندهای تاریخ معارف‌پروری تاجیکان است. در این سند هدف اساسی سیاسی مشروطیت است و فطرت می‌خواهد که ساختار امیری حفظ شده و یک شورای وزیران تأسیس شود که سیاست را اساساً این شورا و صدراعظم معین کند. این است که حتی پس از پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷م. در فکر فطرت که از نزدیکان فیض‌الله خواجه افراط کار بود، ایده سلطنت‌طلبی سخت جایگیر بوده است.

فقط در «مراومه» (برنامه‌ی) فرقه جوان‌بخاریان انقلابی که فیض‌الله خواجه آن را سال ۱۹۲۰ م. پس از سفر مسکو ترتیب داد و کنفرانس حزب در ۱۴ ژوئن سال ۱۹۲۰ م. تصدیق کرد، آمده است که ساختار امیری باید سرنگون و بخارا جمهوریت دموکراتی خلقی اعلام شود. این است که آرمان جمهوری‌خواهی در جنبش جوان‌بخاریان فقط دو و نیم یا سه ماه پیش از انقلاب بخارا رسماً پذیرفته شد.

فکر انقلاب در سر فیض‌الله خواجه و بعضی افراط‌گرایان دیگر خیلی پیشتر، چنان که سالهای ۱۹۱۷-۱۹۱۸ م. در نتیجه همکاری با بلشویکان روس پیدا شده بود. ولی آن‌گاه فکر انقلاب اجتماعی و جمهوری‌خواهی کمونیستی بخارا هنوز بیشترین جدیدان فراری بخارا را فرا نگرفته بود و فکر اقلیت به شمار می‌آمد. با وجود این، تاریخ آغاز انقلاب بخارا را از سال ۱۹۱۷ م.، از ماه آوریل و می آن سال که جدیدان پس از بالا گرفتن فشار ارتجاع به کاگان گریختند، می‌توان قلمداد کرد. همکاری قوه‌های انقلابی روسی، از جمله بلشویکان با جدیدان فراری در کاگان، روحیه انقلابی آنها را تقویت کرد. چون هدف سیاسی نو- خواهش برپا کردن انقلاب اجتماعی در مرام و مسلک برخی از جدیدان بخارا سال ۱۹۱۷-۱۹۱۸ م. پیدا شد، به عقیده ما، تاریخ شروع انقلاب بخارا را اساساً از همین وقت، از آوریل سال ۱۹۱۷ م. لازم است قلمداد کرد و جنبش جدیدیه را در دو دهه آغازین سده بیست، تا ماه آوریل سال ۱۹۱۷ م. باید تاریخ روشنگری و معارف‌پروری تاجیکی دانست.

جدیدان حوزه بخارا تا سال ۱۹۱۷ م. و بسیاری پس از آن هم، خواهان «انقلاب فکری» و «انقلاب علمی» بودند که این پدیده را ما امروز انقلاب فرهنگی می‌نامیم. انقلاب فرهنگی از دید جدیدان، یک روند صلح‌آمیز و نتیجه یک تحوّل

تدریجی فرهنگی بود. اصطلاح «انقلاب اجتماعی» که گاه در ادبیات جدید، چنان که در نوشته‌های استاد عینی مشاهده می‌شود، نتیجه اصلاحات صلح‌آمیز اجتماعی و سیاسی، همچنین نتیجه تحوّل تدریجی فرهنگی است. جدیدان، نتیجه‌های بزرگ روندهای نو معارف‌پروری و اجتماعی و سیاسی را انقلاب اجتماعی به شمار می‌آوردند. ولی به عقیده بنده، ما امروز آن انقلاب آرمانی جدیدان را باید انقلاب فرهنگی بنامیم. از این رو، به فکر ما، جنبش روشنگری و معارف‌پروری را که از احمد دانش آغاز شد و تا سال ۱۹۱۷م. دوام کرد، تاریخ انقلاب فرهنگی، انقلاب معارف‌پروری باید نامزد کنیم.

از این دیدگاه، بایستی گفت که استاد عینی در کتاب «تاریخ انقلاب بخارا»، تاریخ جنبش معارف‌پروری تاجیکی حوزه بخارا را بیان کرده است، نه تاریخ انقلاب بالشویکی را. در بخارا، روندهای اجتماعی و سیاسی که جامعه را به انقلاب بالشویکی بکشاند، وجود نداشت. این نکته از جانب محققان روس نیز در بحث با ف. خواجه‌اف در همان سالها تأکید شده بود و از کتاب عینی نیز به این حقیقت می‌توان اطمینان حاصل کرد.

به گفته استاد عینی، خلق برای انقلاب آماده نبود. استاد در باره وقایع سال ۱۹۱۸م. که سردار حکومت شوروی ترکستان، فتودور کالیسوف به بخارا حمله کرد و قصد انقلاب داشت، گفته است: «جوانان (جوان بخاریان-م. ش.) در آن روزها به دهقانان و به سربازان بخارا نیز فریفته شده بودند. جوانان گمان می‌کردند که دهقانان و سربازانی که از جبر و ظلم حکومت بخارا جان به لبشان رسیده است، با اندک حرکت ما، به مایان همراه شده، برای به دست درآمدن طلبهای ما که عین مدعا و منفعت آنهاست، یاری خواهند داد. حال آن که دهقانان و سربازها به حدی

زیر زنجیر ظلم و ستم فشرده شده بودند که مجال حرکت کردن نداشتند. به ضمّ این، ملاّهای خائن و ایشانهای شریعت‌فروش در بین دهقانان خیلی خوب تشویقات برده، آنها را بر ضد جوانان برانگیخته، از نام شریعت به اجرای هر کاری آماده کرده بودند. در مقابل چنین طّیاری‌ها بیان‌نامه‌هایی که جوانان پهن می‌کردند و تشویقات آنها هیچ تأثیری داشته نمی‌توانست»<sup>۷</sup>.

چنان که می‌بینیم، ماه مارس سال ۱۹۱۸م، هنگام «واقعه کالیسوف» بخارا از وضعیت انقلابی فرسخ‌ها دور بود و مردمان نمی‌توانستند مرام و مسلک انقلابی را بپذیرند. در سال ۱۹۱۹م، حتّی سال ۱۹۲۰م. وضعیت همان بود که بود. حتّی فغان ستم‌دیدگان صدا نمی‌داد، چه جای پذیرش آرمانهای انقلابی!

استاد عینی تأکید کرده است که خلق بخارا حتّی به قبول اصلاحات معارف‌پروری آماده نبود. استاد در کتاب «تاریخ انقلاب بخارا» بابتی دارد با این عنوان: «آیا خلق به اصلاحات طالب و حاضر بود؟» او در این باب به پرسش یکم که آیا خلق به اصلاحات طالب بود؟ پاسخ مثبت و به پرسش دوّم پاسخ منفی داده است. وی برای پاسخ منفی، به تفصیل علل را ذکر کرده، در آخر می‌گوید: «راهها ویران، آبها گندیده، تمام مملکت خرابه‌زار... خلق بیمار، فقیر و محتاج...»<sup>۸</sup>. پس از این، استاد باز اندکی از مظلومیّت و محرومیّت آنها و از نفوذ ملاّهای متعصّب محافظه‌کار سخن گفته، در پایان باب چنین خلاصه گرفته است: «بنا بر این، گفته می‌توانیم که به غیر از جوانان و جوان‌فکران، اکثریّت خلق به اصلاحات آماده نبود. حتّی به این گفته‌های خود یک جمله نیز علاوه کرده می‌توانیم: این خلق مظلوم و نادان از طرف حکومت و کاسه‌لیسان آن- ملاّها، به مقابل اصلاحات آماده می‌شد»<sup>۹</sup>.

این است که مردمی که برای اصلاحات معارف‌پروری آماده نبودند، مگر

می‌توانستند برای تحولات انقلابی آماده باشند؟ خلق می‌توانست به مقابلهٔ جوان‌بخاریان معارف‌پرور اصلاحات‌طلب خروج کند، لیکن نمی‌توانست ضد امیر و وزیر، شریعت‌پناهان و ملاهای منفعت‌جو سر بردارد. به پا خاستن خلق بر ضد نظام اجتماعی و سیاسی، دور از انتظار بود. شعور اجتماعی و احساس دفاع خلق از خود، هنوز پست و به درجهٔ خودآگاهی انقلابی نرسیده بود.

#### ۴

این انفعال اجتماعی عامهٔ خلق که استاد عینی مخصوصاً تأکید کرده است، چنین معنی ندارد که در بخارا مبارزهٔ اجتماعی و سیاسی و جنبش عدالت‌جویی وجود نداشت. نه، در بخارا چون عصرهای پیش، مبارزه ادامه داشت. به ویژه با ظهور احمد دانش در نیمهٔ دوم سدهٔ نوزده، مبارزه تیز و تند شد. شاگردان و پیروان احمد دانش، اهل محفل ادبی صدر ضیا، جدیدان جوان بلندهمت، همه یا بیشترشان تلاشگر و فعال بودند. حق‌گویی که نمونه‌ای از بشردوستی فعال سعدی بود، خیلی رواج یافت و بسیار حق‌گویان ناترس و زبردست پیدا شدند. آنها با آواز بلند ستمگران و بی‌انصافان را رسوا می‌کردند. کسانی چون شکوربیک «دزد» پیدا شدند که مال دولتمندان را غارت کرده، میان بینوایان تقسیم می‌کردند.

یکی از پرخاشگران جسور، ملاّ امان بود. ملاّ امان صدای دلخراش تنبور را بد می‌دید و «خروشیدن دایره» را نغز می‌دید. اینک، او گفته است: «می‌خواهم که با صدای پرچوش و خروش دایره، جوشان و خروشان به کوچه برآیم و رستم‌وار نعره‌کشان به در ارک امیر روم و با غرّش شیرانه گویم: اوی (آهای) گرگان آدمخوار! از شما امید آدم‌گری کردن و آدم شدن شما را چشم داشتن غلط است! شما را توبهٔ گرگانه دادن (یعنی نیست کردن) لازم است.»<sup>۱۰</sup>

این گونه تلاشگران فداکار در اثرهای عینی بسیار تصویر شده‌اند. چون همه این تصویرها را یک یک می‌خوانیم، در حقیقت تصویری پیدا می‌شود که چنان که باری پروفیسور گئورگی لامدزی (Георгий Ломидзе) گفته بود: «بخارا به جوش آمده است» (Бухара кипит). بخارا هیچ گاه آرام و خاموش نبود. چه در علم و فرهنگ، چه در مبارزه اجتماعی، بخارا همیشه در جوش و خروش بوده است. استاد عینی در تاریخنامه‌ها و اثرهای ادبی خود، انواع گوناگون مبارزه، همچنین پرخاشگران برجسته‌ای را تصویر کرده و نشان داده است که مبارزه ضد ستم اجتماعی، ضد سیاست استبداد همیشه ادامه داشت.

این را نیز به ذکر کرد که این همه مبارزه‌ها، شکل سنتی باستانی داشته، بیشتر تلاش اشخاص مختلف در مقابله با ستم و ستمگران بود و از نبرد متشکلانه انقلابی و پرخاش عمومی مردمی خیلی دور بود. از این رو، استاد عینی گفته است که خلق بخارا برای نبرد انقلابی و پذیرش انقلاب آماده نبود.

این حقیقت را نه تنها صدرالدین عینی و کسانی مثل او فهمیده بودند، بلکه بسیاری از خارجی‌ان نیز می‌دانستند و حتی به حکومت شوروی در ترکستان نیز معلوم بوده است. چنان که و. و. کویبیشیف (В. В. Куйбишев) که یکی از جنگجوترین نمایندگان مسکو در ترکستان بلشویکی و طرفدار هر چه زودتر آغاز یورش ارتش سرخ شوروی به بخارا بود، ۲۵ ژوئن سال ۱۹۱۹م. گفته است: «عامه خلق بخارا تا درجه‌ای به کمال نرسیده‌اند که انقلابی، حتی انقلابی نه به معنی اروپایی، بلکه به معنای شرقی آن بر پا کنند».<sup>۱۱</sup>

چنان که می‌بینیم، کویبیشیف به خوبی می‌دانست که در سرزمین بخارا، از وضعیت انقلابی خبری نیست. بی‌گمان، برخی از کارداران روسیه و ترکستان

شوروی نیز این را می‌دانستند. با وجود این، بسیاری از آنها می‌خواستند که هر چه زودتر در بخارا انقلاب کنند. از جمله، و. کوبیشیف عقیده داشته است که «چون محو کردن بخارای استبدادی برای ترکستان شوروی ضرورت حیاتی است، ممکن است با نیروی ارتش سرخ روسیه زیر نقاب انقلابیون بخارایی در بخارا تحولاتی به وجود آورده شود».<sup>۱۲</sup>

چنان که می‌بینیم، مقصد اصلی «محو کردن بخارا» بوده است که آشکارا به زبان آمده است. به این نکته نیز باید دقت کنیم که انقلاب و نیست کردن بخارا، نه برای مردمان بخارا لازم بوده، بلکه ضرورت حیاتی ترکستان روسیه بوده است، یعنی برای امپراتوری بالشویکی ضرور بوده است. این را هم کوبیشیف روراست گفته است. او به هیچ وجه نیت خویش را پنهان نمی‌کند. اگر چه در بخارا از وضعیت انقلابی نشانی نیست، و. کوبیشیف قصد آوردن انقلاب گونه‌ای به میدان بود و آن را هم می‌خواستند زیر نقاب انقلاب‌جویان بخارا، یعنی همان جوان‌بخارایانی که سال ۱۹۱۷م. پس از شکست معارف‌پروری به ترکستان پناه برده، برخی از آنها از آگوست سال ۱۹۱۸م. خود را به آغوش بلشویکان انداختند، به وجود آوردند. با این نقاب، انقلاب و انقلابیون بخارا را می‌خواستند محو کنند.

مقصد اصلی، نه انقلاب و آزادی مردم تاجیک و غیره، بلکه نیست و نابود کردن بخارای شریف- این مرکز فرهنگی و مذهبی و سیاسی وطن مقدس ما بود. خواهش می‌کنم که اصطلاحات «محو کردن» (уничтожение) و «نقاب انقلابیون» (вывеска бухарских революционеров)، از یاد نرود که برای فهمیدن ماهیت بعضی رخدادها لازم خواهد شد.

و. کوبیشیف آن سخنها را در یک مجلس خاص که فرستادگان بلندپایه

مسکو در تاشکند برپا کرده بودند، گفته است. در قرار این مجلس به طور قطعی گفته شده است که «انقلاب در بخارا ناگزیر است ... (که) با یاری سرنیزه‌های ارتش سرخ به وقوع خواهد آمد».<sup>۱۲</sup>

باز هم عجب بی‌پرده سخن گفته‌اند. آشکار است که حتماً بخارای بزرگ را نیست کردن می‌خواهند و سلاح این نابودکاری را که سرنیزه تفنگ است، تیز کرده بودند. این هم باید تأکید شود که باز هم قرارداد انقلاب بخارا، نه در بخارا یا در بین بخاریان، بلکه در تاشکند، در مجلس نمایندگان بلندمرتبه مسکو قبول شد. این هم روشن است که مجلس‌نشینان در غم خلق بخارا نیستند، بلکه «ضرورت حیاتی ترکستان شوروی»، یعنی خواستهای امپراتوری نو تأسیس بلشویکان را در نظر دارند.

## ۵

آن اندیشه صدرالدین عینی که گفته است در سالهای ۱۹۱۷-۱۹۲۰ م. خلق بخارا برای انقلاب کردن آماده نبود و حتی اصلاحات معارف‌پروران را نمی‌توانست بپذیرد، از چند جهت خیلی مهم است. نخست آن که عینی وضع جامعه و روحیه خلق را بسیار نغز فهمیده است. استاد زمان‌شناس بزرگ بوده، زمان‌سازی مشهور او از زمان‌سنجی سر زده بود. دقیق‌بینی استاد عینی، ۷ آوریل سال ۱۹۱۷ م. که به «نمایش شکرانه» و «نمایش شادیانه» جدیدان همکارش سخت مخالفت کرد، معلوم شده بود. متأسفانه، عبدالواحد منظم (برهان‌اف)، فیض‌الله خواجه ماجراجو به حرف عینی و یارانش گوش نداند و «نمایش شادیانه» آنها به ماتم تبدیل شد: معارف‌پروری شکست خورد، جدیدان به کاگان، سمرقند و تاشکند گریخته و بعضی راه انقلاب را پیش گرفتند.

آن گفته عینی که در بخارا زمینه انقلاب وجود نداشت، پیش از همه متوجه

سروران انقلابیون بخارا و به ویژه پیشوای جوان آنها فیض‌الله خواجه بود. این مهمترین نکته‌ای است که عینی را چون بزرگترین و جسورترین حق‌جویان زمان نشان می‌دهد.

سخن بر سر آن است که فیض‌الله خواجه از نیمه سال ۱۹۱۷م. پیوسته بیانیه‌ها می‌داد که گروه‌های پنهان‌کار سازمان جوان‌بخارایان چه در درون شهر بخارا و چه در بعضی ولایتها، با تبلیغات انقلابی مردم را به شورش انقلابی آماده کرده‌اند و منتظر کمکی از بیرونند، یعنی همین که ارتش سرخ شوروی به سوی بخارا یورش آورد، این انقلابیون پنهان‌کار داخلی سر بر می‌دارند و امیر را سرنگون می‌کنند.

چون فیض‌الله انقلاب‌خواه با چنین معلومات به سردار حکومت شوروی ترکستان (تاشکند) فتودور کالیسوف مراجعت کرد، کالیسوف که خود به منتظر این امر بود، زود پیشنهاد فیض‌الله را قبول کرد و ۱ مارس سال ۱۹۱۸م. به بخارا لشکر کشید. ولی هیچ گروهی از درون یا بیرون بخارا سر برداشت و امیر را سرنگون نکرد. کالیسوف سخت شکست خورده، شرمند و راه گریز پیش گرفت. بعد از این جنگ، چون کالیسوف تقصیر را به گردن جوان‌بخارایان انداخت که اخبار نادرست داده‌اند (دروغ گفته‌اند) و از درون بخارا هیچ گروهی برای انقلاب آماده نبوده است، فیض‌الله خواجه تقصیر را متوجه خود کالیسوف کرد و گفت که کالیسوف به پنهان‌کاران درون بخارا سلاح نداد و از این رو، آنها نتوانستند خروج کنند.

فیض‌الله خواجه در کتاب مشهورش «К истории революции в Бухаре» (راجع به تاریخ انقلاب بخارا) از «واقعه کالیسوف» سخن رانده، سبب

شکست اول او را چنین بیان کرده است:

«سبب نخستین و مهم خارجی آن بود که کالیسوف شرطنامه را اجرا و سازمان جوان بخارا یان را سر وقت با مقدار ضروری تفنگ تأمین نکرد که در نتیجه، همه اعضای سازمان ما مسلح نشد و طبیعی است که نقشة به مقصد موافق شورش درونی عملی نگردد.»<sup>۱۴</sup>

چنان که دیده می‌شود، «شورش درون» بخارا یکی از شرطهای حمله کالیسوف بوده است. حال آن که در داخل بخارا، قوه جدی جدیدان باقی نمانده بود. پس از ترور آوریل ۱۹۱۷ م. بیشتر جدیدان از بخارا گریختند و باقیمانده پریشان و پراکنده به نهانگاهها پنهان شدند و امیدی که آنها به شورش و سرنگونی امیر بود، در نهایت کوتاه‌بینی بود.

بنده، البته، نمی‌خواهم که کالیسوف را روسفید کنم. حال بر همه معلوم است که کالیسوف از روی قانون امپریالیزم انقلابی به طرز «تهاجم سرخ» به بخارا حمله کرده بود. بنده آن نیت فیض‌الله خواجه، آن بی‌اندیشگی او را می‌خواهم تأکید کنم که به دست دشمن شده باشد هم، وی هرچه زودتر می‌خواست انقلاب کند.

بی‌اندیشگی انقلابی فیض‌الله خواجه چند بار ظاهر شد و نخستین بار یک سال پیش از آن، یعنی ماه آوریل سال ۱۹۱۷ م. همه را به حیرت آورده بود. می‌خواهم به طور کوتاه به این واقعه بپردازم.

وقتی که در ۷ آوریل ۱۹۱۷ م. فرمان اصلاحات اعلام شد (آن را شریف‌جان مخدوم صدر ضیا در ارک خوانده، به سمع حاضران پرشمار رساند)، ساعت سه همان روز، رهبران جدیدیه به منزلی گرد آمده، مشورت آراستند که روز دیگر، به شادمانی فرمان امیر، نمایش بر پا باید کرد یا نه؟ بسیاری از حاضران بر پا کردن

«نمایش شکرانه و شادمانه» را لازم ندانستند. به ویژه عبدالواحد منظم (برهان‌اف)، محی‌الدین رفعت، موسی سعیدجان‌اف (از کمیته مرکزی سازمان جوان بخارا یان)، همچنین صدرالدین عینی، احمدجان مخدوم حمدی، حامدخواجه مهری و دیگران سخت مخالف برگزاری نمایش برآمدند. اما فیض‌الله خواجه و طرفداران او همانا بر پیشنهاد خود پافشاری می‌کردند. آنها «نمایش انقلابی» برپا کردن می‌خواستند.

در آن جلسه محمودخواجه بهبودی سمرقندی که برای مراسم اعلام اصلاحاتنامه دعوت شده بود، نیز شرکت داشت. چون مباحثه خیلی ادامه یافت و تیز و تند شد، بهبودی پیشنهاد کرد که نزد ایلچی روسیه میلر (Миллер) نماینده بفرستند و بفهمند که او به نمایش جدیدان راضی است یا نه. این پیشنهاد قبول شد و فیض‌الله خواجه را با سه نفر دیگر به دفتر میلر فرستادند. فیض‌الله خواجه در رساله مذکور خود نوشته است: «میلر به هیئت مشخص گفت که نمایش را صلاح نمی‌داند».<sup>۱۵</sup>

یعنی میلر اجازه نداد که نمایش برگزار شود. اما ببینید که فیض‌الله چه می‌نویسد: «صبح روز دیگر در مغازه «شرکت برکت»، مرحوم فضل‌الدین مخصوص و عبدالواحد برهان‌اف (منظم) را پیدا کردم. این دو نفر مخالف نمایش، مرا قسم داده، پرسیدند که در واقع، میلر به نمایش راضی هست؟ من جواب دوپهلو دادم».<sup>۱۶</sup>

این سخن چه معنی دارد؟ معنای این سخن همین است که اگر چه منظم، فیض‌الله را قسم داده، پرسیده بود، فیض‌الله راست نگفت، دروغ گفت. دروغ او این بود که میلر چندان به نمایش ضد نیست. و با این بی‌اندیشگی او نمایش آغاز یافت.

با بهانه این نمایش، چنان که گفتیم، ارتجاع بالا گرفت و ترور آغاز شد. باز شکر که در این ترور هیچ کس کشته نشد (غیر از میرزا نذرالله غفورزاده که ۹

آوریل ۱۹۱۷م. همزمان با استاد عینی، ۷۵ چوب و به قول فیض‌الله خواجه ۱۵۰ چوب خورده بود و پس از سه روز در بیمارستان روسهای کاگان وفات کرد، ولی معارف‌پروری تار و مار شد.

اما در «واقعه کالیسوف» (مارس ۱۹۱۸م.) در بخارا ترور بزرگی آغاز شد که به قول خود فیض‌الله خواجه یا سازمان جوان‌بخاریان، در این ترور ۳۰۰۰ نفر کشته شدند. دهشتهای ترور سال ۱۹۱۸م. را استاد عینی در «جلادان بخارا» به تصویر کشیده است.

فیض‌الله خواجه در آن زمان ۲۱-۲۲ سال داشت (تولد: ۱۸۹۶ م.). از همین سالهای جوانی، فیض‌الله می‌خواست که به هر طریق، حتی با ماجرا و اغوا، با دروغ و فریب، به مقصد خود برسد. و در اکثر موارد هم با عزم و اراده قوی به مقصد می‌رسید.

به این طریق، می‌توان گفت که فعالیت سیاسی فیض‌الله در آوریل ۱۹۱۷م. و مارس ۱۹۱۸م. با دروغ و فریب و فتنه و غرور آغاز یافته بود. این راه او تا پایان عمر ادامه داشت.

\*\*\*

سالهای ۱۹۱۸، ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰م. فیض‌الله خواجه بسیار کوشید، تا مقامات شوروی ترکستان و مسکو را متقاعد کند که بخارا با تبلیغات نهانکاران جوان‌بخاریان انقلابی (جدیدان فراری) برای انقلاب آماده شده است و اگر ارتش سرخ به سوی بخارا یورش آورد، انقلابیون از درون بخارا سر برداشته، امیر را سرنگون می‌کنند. اگر چه ماه مارس سال ۱۹۱۸م. آشکار گردید که چنین بیانات بی‌بنیاد است، فیض‌الله خواجه هرچه بیشتر به آن فکر خود پافشاری می‌کرد. مقامات شوروی ترکستان هم برای گسترش کار تبلیغاتی سازمان جوان‌بخاریان (که بعد

حزب جوان بخاریان انقلابی نام گرفت) و حزب کمونیستی بخارا هر کمکی را دریغ نمی‌داشتند.

در باره تبلیغات پنهانی که گویا در بین اهالی بخارا گسترش می‌یافت، در نوشته‌های راجع به تاریخ انقلاب بخارا، از جمله در نوشته‌های خود فیض‌الله خواجه، شرح و بیان زیاد است. ما برخی از آنها یادآور می‌شویم.

از این معلومات برمی‌آید که سالهای ۱۹۱۸-۱۹۱۹م. جدیدان مهاجر ۱۰۰۰۰ نسخه کتابچه تبلیغاتی چاپ کرده‌اند.<sup>۱۷</sup> همچنین گفته شده است که ۱۰۰۰۰ نسخه مرامنامه جوان بخاریان و ۱۷۰۰۰ دعوتنامه به چاپ رسیده بود،<sup>۱۸</sup> تا بین اهالی توزیع کنند.

لیکن فیض‌الله خواجه، هیچ نمی‌گوید که این همه ورقه‌ها و کتابچه‌ها به دست مردم رسیدند، یا نه و اگر رسیده باشد، چه مقدار آن رسید، اهالی آن را چه طور قبول کرده و از قبول آنها چه نتیجه‌ای حاصل شد. آخر مقصد اصلی به اهالی رساندن تبلیغ‌نامه‌ها، نتیجه حاصل کردن از آنهاست. بعضی پژوهشگران کوشیدند، تا معین کنند که برخی از تبلیغ‌نامه‌ها به دست مردم گهگاه می‌رسید یا نه. از صد یکی رسیده باشد هم، ما نباید فراموش کنیم که چنان که در فوق دیدیم، استاد عینی با دلیل و برهان جدی گفته بود: «بیان‌نامه‌هایی که جوانان پهن می‌کردند و تشویقات آنها هیچ تأثیری داشته نمی‌توانست».<sup>۱۹</sup>

به این سخن استاد عینی باید باور بکنیم و بگوییم که تیراژ کلان بیان‌نامه، دعوتنامه، مرامنامه و دیگر تبلیغ‌نامه‌ها، همچنین پنهانی به بخارا ارسال شدن آنها، از آن که گویا مردم بخارا به انقلاب آماده شده بودند، گواهی نمی‌دهد.

در نامه‌ای که فیض‌الله خواجه از نام حزب جوان بخاریان انقلابی به نین

نوشته بود، خبر می‌دهد که «انقلاب در بخارا پخته رسیده است» و خواهش می‌کند که به انقلابیون بخارا کمک لازم است.<sup>۲۰</sup>

نشانه‌های «پخته رسیدن انقلاب در بخارا» که در این نامه ذکر شده، غیر از اشاره به تیراژ تبلیغ‌نامه‌ها، این است: در بخارا ۱۲ گروه نهانکار انقلابی هست که تبلیغ می‌کنند. این گروه‌های پنهان‌کار «یچیکه» (ячейка) نامیده شده‌اند. یکی از این «یچیکه‌ها» در بین پاسبانان ارک امیر کار می‌کرده است. در سمرقند، کته‌قُرغان، قرشی، شهرسبز، کتاب، غُزار، چهارجوی و دیگر شهرها نیز سازمانهای پنهان‌کار بوده‌اند.

در این جا، همچنین در دیگر نوشته‌های فیض‌الله خواجه و دیگر مؤلفان، باز هم از تأسیس گروه‌های مخفی تبلیغ‌کاری و شمار آنها سخن رفته، اما گفته نشده است که این گروه‌ها چه کار کرده‌اند و از کار آنها مشخصاً چه نتیجه‌ای حاصل شد. از نوشته‌های فیض‌الله خواجه معلوم نیست که از آن ۱۲ گروه پنهان‌کار، چند گروه توانست فعالیت خود را تا انقلاب سال ۱۹۲۰م. ادامه دهد. از گزارشهای سالهای انقلاب می‌توان پی برد که بسیاری از این گروه‌ها از طرف حکومتداران امیر زود شناسایی و از هم پاشیده شدند.

می‌دانیم که سال ۱۹۱۸م. انقلابی نامدار، حسین خواجه‌اف چون در بین پاسبانان امیر تبلیغات آغاز کرد، زود به دست افتاد و وحشیانه کُشته شد.<sup>۲۱</sup> خلیل‌بیک عبدالجلیل‌اف که نیز در بین سربازان امیر کار می‌کرد، زود به دست افتاد.<sup>۲۲</sup>

عبدالله‌خواجه (عبدالله‌خواجه مخدوم توره‌زاده) که نیز از انقلابیون جسور بود، در رمان صدرالدین عینی «داخونده» تصویر شده است و به گفته استاد عینی،

اواخر آوریل سال ۱۹۲۰م. زندانی و کُشته شد.<sup>۲۳</sup> در «تاریخ احزاب کمونیستی آسیای میانه» نیز گفته شده است که عبدالله خواجه، ماه آوریل سال ۱۹۲۰م. دستگیر شد، ولی وی تا آن زمان، ۱۵ گروه پنهان کار کمونیستی تشکیل کرده بود.<sup>۲۴</sup> می توان پی برد که اعضای این گروه یا بیشتر آنها با عبدالله خواجه دستگیر شدند، زندانی یا به قتل رسیدند. روایتی هست که عبدالله خواجه ۱ سپتامبر سال ۱۹۲۰م، یعنی یک روز پیش از پیروزی انقلاب کُشته شد.<sup>۲۵</sup> اگر این روایت درست باشد، شاید چنین معنی داشته باشد که عبدالله خواجه و همکاران او از ماه آوریل تا ۱ سپتامبر زندانی بوده اند و بعد کُشته شدند.

اما از بیشتر گروه های پنهان کار تبلیغگر خبری نیست. معلوم نیست که فعالیت آنها از چه عبارت بود، آنها چند گاه فعالیت کردند و فعالیت چه تعداد از آنها بیشتر متمر ثمر بوده است. به احتمال قوی، بیشتر آنها فعالیت چندانی نتوانستند بکنند و زود شناسایی گردیدند.

در نامه یاد شده فیض الله خواجه که به نین نوشته بود، چند معلومات از فعالیت آشکارا و نهانی انقلابیون بخارا آمده، از جمله از تأسیس ۱۲ گروه پنهان کار (یچیکه) خبر داده، همچنین ذکر شده است که ۱۲۰ نفر انقلابیون بخارا در زندان امیرند. گمان می رود که میان این دو رقم ۱۲ و ۱۲۰ ارتباطی باشد. به گمان بنده، این ۱۲۰ نفر، اعضای همان ۱۲ گروهند که به زندان افتادند.

به عقیده بنده، از آن چه گفته شد، می توان پی برد که پنهان کاری انقلابی که گویا از ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۰م. ادامه داشت و فیض الله خواجه در این خصوص با افتخار تمام سخن می راند، چندان تأثیر نداشت و قریب هیچ نتیجه نداد.

به این سبب و چند سبب دیگر، با قاطعیت تمام می توان گفت که آن اصرار

فیض‌الله خواجه که گویا سالهای ۱۹۱۸، ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰ م. بخارا از درون برای انقلاب آماده بوده، چشم به راه ارتش سرخ بلشویکان داشت، با حقیقت سازگار نیست. در این باره حق به جانب استاد عینی است که می‌گفت: انقلاب در بخارا زمینه نداشت و سخن تبلیغ‌گران انقلابی به گوش کسی نمی‌درآمد.

\*\*\*

در بخارا به ویژه در آستانه انقلاب، در سالهای ۱۹۱۷-۱۹۲۰ م. کار پنهانی امکان نداشت، یا این امکان بسیار کم بود. می‌توان گفت که برای تبلیغ پنهانی انقلابیون در بخارا امکان وجود نداشت و در صورت احتیاط تمام نیز تبلیغ‌گران امکانی کم داشتند.

شبکه جاسوسی داخلی حکومتی در بخارا، در همه گوشه و کنار امارت، به ویژه در پایتخت بی‌نهایت گسترش یافته بود. این جاسوسان را واقعه‌نویس می‌خواندند. واقعه‌نویسها در همه جا، شب و روز حاضر و ناظر بودند. هیچ کاری نامطلوب و هیچ سخنی شبهه‌آور از چشم و گوش آنها پنهان نمی‌ماند. اهل امارت، از جمله منصبداران خرد و کلان از واقعه‌نویسها در هراس بودند. شماره واقعه‌نویسها و هوشیاری آنها به خصوص سالهای ۱۹۱۷-۱۹۲۰ م. خیلی افزایش یافت.

احتمال این که تبلیغات پنهانی انقلابیون در بعضی موارد از نظر واقعه‌نویسها دور مانده باشد، کم است. یک گروه بزرگ جاسوسان داخلی از زنها بودند. آنها را دختربین یا دختریباب می‌گفتند. وظیفه دختریبابها این بود که کوچه به کوچه بگردند، ناگهان به منزلی در آیند، با زنها صحبت کنند و مضمون این صحبت را به رئیس خود برسانند و اگر در منزلی دختری زیبا را ببینند، به حرمسرا خبر بدهند. و البته، آن دختر را به حرم امیر می‌بردند.

این زنان جاسوس، به نام دخترجویی نیز آفت جان اهالی بوده، مردم از دست

آنها به داد آمده بودند. هیچ حرف و هیچ کار از این زنها پنهان نمی‌ماند. شک نیست که به ویژه سالهای ۱۹۱۷-۱۹۲۰م. این زنان دخترکاو نیز برای جستجوی انقلابیون تبلیغگر پنهان کار آماده شده بودند. این هم احتمال کامیابی پنهان کاران انقلابی را کم می‌کرد.

می‌گویند که در گرد طبل کلان ارک بخارا، این بیتها با خطّ طلا نوشته شده بود:

آینه‌سان هر چه بدیدی، مگو      آب‌صفت آن چه شنیدی، بشو  
 گر تو در این ورطه ادب دیده‌ای      صبح مگو آن چه به شب دیده‌ای  
 لاجرم این گنبد انجم‌فروز  
 آن چه به شب دید، نگوید به روز

این بیتها را روانشاد رحیم هاشم از استاد خود صدرالدین عینی گرفته بوده است. ما چند نفر با داملاً رحیم هاشم بسیار فکر کردیم که چرا این بیتها را به طبل سلطنتی نوشته باشند، به طبل کلان ارک که بسیار پرصداست. نوشتن چنین بیتها که دعوتی به اسرارپوشی است، چه معنی داشته باشد؟ گویا می‌خواهند با آواز بلند (با صدای طبل کلان سلطنتی) بگویند که سرّ دولت را پوشیده باید داشت. این را باید همه بشنوند، بدانند و اجرا کنند. در عین حال، در آن ابیات گویی این معنی هم هست که در این مورد هر کس باید مانند سگ خپ‌گیر (بی‌سر و صدا که حمله می‌کند) باشد: ناعیان عمل کرده، فاش‌کنندگان سرّ دولت را دستگیر کند. می‌خواستند که همه خبرکش باشند، از پی یکدیگر جاسوسی کنند.

البته، در دو دهه آغازین سده بیست که دوران انقلابهای جهانی بود، سه انقلاب روسیه، انقلاب ترکیه، ایران و غیره، زمین و زمان را به لرزه آورده بود.

حکومتداران بخارا خیلی کوشیدند، شماره سگهای خپ گیر زیادتر باشد. ایلچی خانه روسیه نیز در بخارا دارای شبکه جاسوسان بود و فعالیت آنها نیز به مقابله با انقلابیون روانه شده بود.

چون وضعیت چنین بود، هیچ جای تعجب نیست که کار فرستادگان انقلابیون در بخارا توفیقی نیافت و از کار آنها نتیجه‌ای مطلوب به دست نیامد.

\*\*\*

در ۲۵ آگوست ۱۹۲۰م. میخائیل فرونزی به ارتش سرخ ترکستان اعلام کرد که لشکرکشی به بخارا، صبح ۲۹ آگوست آغاز خواهد شد. فرونزی ضرورت این حمله را چنین شرح داده است: «خلق بخارا بر ضد غلامداران خود شورش کرد»<sup>۲۶</sup> و بنا بر این، ارتش سرخ باید به شورشگران بخارا یاری کند. حال آن که این گفته فرونزی دروغ محض بود. در بخارا ماه آگوست سال ۱۹۲۰ هیچ گروهی شورش نکرده است.

تنها فیض‌الله خواجه و نجیب حسین‌اف تاتار- رئیس حزب کمونیستی بخارا و همدستان آنها می‌گفتند که خلق برای شورش آماده است و شاید گفته باشند که شورش کرده‌اند. یا شاید فرونزی آن دسته‌های مسلح انقلابیون بخارا را در نظر داشته باشد که برای انقلاب آمادگی می‌دیدند، به تدارک و جنب و جوش در آمدند. شاید فرونزی همین را شورش خلق به شمار آورده باشد، حال آن که این نه شورش خلق، بلکه آمادگی انقلاب‌خواهان بود و بس. دروغ محض بودن آن گفته‌های فرونزی از روز یکم جنگ (انقلاب) بخارا معلوم گردید.

سرلشکر شوروی میخائیل فرونزی در یادداشتنامه خود نوشته است که چون جنگ آغاز شد، آشکار گردید که وعده‌های انقلاب‌خواهان بخارا که اهالی این شهر برای شورش آماده‌اند و با سر شدن جنگ به پا خواهند خاست، به تمام دروغ بوده

است.<sup>۲۷</sup>

این است که گزارشهای بافته و پرمبالغه فیض‌الله عاقبت فاش شد و فروزی آنها را «دروغ محض» نامیده است.

ما نمی‌دانیم که چون این دروغ محض آشکار شد، فروزی در عین شدت جنگ به فیض‌الله خواجه چه‌ها گفت و فیض‌الله به او چه جواب داد. البته، هر دروغی دیگر را زود می‌بافت. وی به دروغ‌بافی استاد بود. لیکن از یک جای رساله یاد شده‌ او «در باره تاریخ انقلاب بخارا» آشکار است که او باز کسانی را پیدا کرده است که گناهِش را به گردن آنها اندازد. وی در رساله مذکور می‌گوید: «...خود جدیدان گنهکار بودند که چند نارسایی صادر کردند و نتوانستند توده‌های گسترش‌دار را به مبارزه با امارت به پا خیزانند».<sup>۲۸</sup>

چنان که می‌بینیم، گنهکار جدیدان - معارف‌پروران شعله‌ور تاجیک بوده‌اند. چنان که در بالا تأکید کردیم، معارف‌پروران در حقیقت مبارزه ضد امارت را به مرامنامه نانوخته خود داخل نکرده بودند. و این را فیض‌الله خواجه برای رو سفید کردن خود استفاده کرده است.

از آن گفته فیض‌الله خواجه، نه گناه تاریخی جدیدان، بلکه یک چیز دیگر آشکار می‌گردد. آشکار می‌گردد که توده‌های مردم در انقلاب بخارا شرکت نداشته‌اند. و این را فیض‌الله خواجه - پیشوای انقلاب بخارا خود اقرار کرده است. پس، حق نداریم که انقلاب بخارا را انقلاب مردمی یا ملی بنامیم.

از این جا باز یک بار معلوم می‌شود که آن بیانات حزب جوان‌بخارایان انقلابی و پیشوای آنها فیض‌الله خواجه، همچنین ادعاهای حزب کمونیستی بخارا که گویی با تبلیغ و تشویق و پنهان‌کاری سیاسی مردم شهرها و روستاها را برای انقلاب

آماده کرده بودند و همهٔ خلق، انقلاب را با خوشنودی پیشواز کردند، از حقیقت دور است و از جملهٔ خودستایی‌های انقلابی است و بس.

متأسفانه، امروز در آغاز سدهٔ ۲۱ میلادی نیز بعضی‌ها انقلاب بخارا را «انقلاب خلقی» گمان می‌کنند. چنان که صاحب تبراف، پیروزی انقلاب بخارا و پایان عمر سلالةٔ منغیتیّه را چنین بیان کرده است: «با محاربه و مبارزهٔ مسلحانهٔ مردم مظلوم، امارت بخارا ۱۵ ذوالحجّهٔ سال ۱۳۳۸ هجری (۲۹ آگوست سال ۱۹۲۰م.) به آخر رسید».<sup>۲۹</sup> وی سپس می‌افزاید:

«تاریخ امیران منغیتیّه بخارا» عینی، آن برآمد خلقی را این طور شرح می‌دهد: «جوان‌بخاریان به معاونت عساکر سرخ شوروی یا این که عساکر سرخ با راهبری جوانان از چارجوی، بخارا، خطیرچی، قرشی و شهرسبز به تاج و تخت امیر عالم، یکباره هجوم آوردند».<sup>۳۰</sup>

می‌بینیم که این جا گفتهٔ صاحب تبراف با گفتهٔ استاد عینی هیچ سازگاری ندارد. از این جملهٔ استاد عینی که صاحب تبراف دلیل آورده است، هرگز چنین معنی بر نمی‌آید که «مردم مظلوم امارت بخارا» انقلاب کردند و این انقلاب، چنان که صاحب تبراف می‌گوید، «برآمد خلقی» بود. خیر، در گفتهٔ عینی هرگز چنین معنا نیست. برعکس، عینی تأکید کرده است که «عساکر سرخ شوروی» و «جوان‌بخاریان» به تاج و تخت امیر هجوم آوردند. انقلاب بخارا فقط کار همین‌ها- کار جوان‌بخاریان و عساکر سرخ بود، نه کار خلق.

استاد عینی این جا در انقلاب تنها دو قوهٔ سیاسی نظامی را همچون عامل اساسی ذکر کرده است: ارتش سرخ شوروی و جوان‌بخاریان. قوهٔ سوم، مثلاً، عامّهٔ مردم ذکر نشده است. به عقیدهٔ ما، این جا عینی قوهٔ اساسی انقلابی را درست معین

کرده است. عینی باز هم عوامل اساسی حل‌کننده در روزهای انقلاب را نه بر اساس بیانیه‌های رسمی پیشوایان انقلاب، بلکه از روی حقیقت حال به قلم گرفته است. این هم یک نمونه از حق‌گویی استاد عینی است که در بالا اشاره کردم.

از مشاهده‌های برخی که رخداد‌های انقلاب را با چشم خود دیده‌اند، نیز می‌توان اطمینان حاصل کرد که مردم زحمتکش در انقلاب چندان شرکت نکرده‌اند. چنان که در «روزنامه»ی صدر ضیا می‌بینیم که در روزهای انقلاب، از قرشی تا بخارا، مردم دهات ترسان و هراسان از سربازان شوروی گریزان بودند. فیض‌الله خواجه در رساله یاد شده خود، یادمانده‌های گ. آمیلوستی (Г. Омелюстый) را با سرلوحه «در زیر دیوارهای بخارا» (Под стенами Бухары) آورده است که می‌گوید: «چون سپاهیان فروزنی به شهر درآمدند و جنگ سخت کوچگی (خیابانی) سر شد، مردم از بامها و پنجره‌ها به سر سربازان فروزنی آب جوش می‌ریختند»<sup>۳۱</sup>. به گمان ما، آب جوش ریختن بر سر دشمن، نه کار سربازان امیر، بلکه کار مردم شهر بود که به شیوه خود با سپاه اشغالگر مقابله داشتند.

ناگفته نماند که مسئله به وجود آورده شدن ارتش سرخ بخارا در سه سال پیش از انقلاب (۱۹۱۸-۱۹۲۰م.) نیز از بعضی جهات تا اندازه‌ای شبهه‌آور است و به فکر ما به پژوهش ویژه احتیاج دارد.

می‌گویند که انقلابیون بخارا- حزب کمونیست و سازمان جوان بخارایان، پیش از انقلاب چند دسته نظامی آماده به جنگ داشتند. چنان که در کاگان دسته‌ای عبارت از ۳۰۰ نفر، در کرکی ۲۷۰ نفر، در ترمذ ۲۰۰ نفر و غیره.<sup>۳۲</sup>

شاید ارتش سرخ بخارا، در ابتدا از همین دسته‌ها فراهم آمده باشد، ولی باز هم معلوم نیست که این دسته‌ها کی تشکیل شدند، هیئت آنها از چه کسانی عبارت

بود، چه روحیه‌ای داشتند، شعور اجتماعی آنها تا چه درجه بود، هر کدام از آنها تا چه اندازه آمادگی جنگی داشتند، تا در انقلاب شرکت کنند و هکذا. به فکر ما، این گونه ارقام که کم هم نیستند، نیز احتیاج به تفتیش و پژوهش ویژه دارند. آشکار است که مسئلهٔ زمینهٔ اجتماعی انقلابی در بخارا، به ویژه انقلابی که آن را ارتش سرخ روسیه بلشویکی به وجود آورده باشد، از مهمترین مسئله‌های تاریخ ما بوده، جنبه‌های گوناگون دارد و هر جنبهٔ آن را جداگانه و همهٔ زمینه‌های آن را یکجا به پژوهش باید گرفت، تا ماهیت آن چه انقلاب بخارا می‌نامیم، معلوم شود.

## ۶

آن چه ما در فصلهای گذشته از گفته‌های کویبیشیف و فرونزی آوردیم، از کتاب ولادیمیر گنیس (Владимир Генис) «کار بخارا را تمام باید کرد...» گرفته شده است. نام این کتاب از گفته‌های کویبیشیف بوده است که با قاطعیت حکم داده است. یعنی کویبیشیف شتاب داشت که کار بخارا را زودتر به پایان رساند و استیلاى بخارا را زودتر انجام بدهد.

سرلوحهٔ دوم کتاب ولادیمیر گنیس این است: «از تاریخ انقلابهای ساختگی». ولادیمیر گنیس در نتیجهٔ آشنایی با مدارک بایگانی‌های روسیه که در آن فقط در دههٔ نود سدهٔ بیست به روی پژوهشگران باز شد، به این نتیجه آمده است که تحولات سال ۱۹۲۰م. در بخارا یک «انقلاب» ساخته و بافته بود، درست‌تر آن که تجاوز از طرف ارتش سرخ شوروی بود که نامش را انقلاب گذاشتند.

تمام کتاب ولادیمیر گنیس عبارت از مدارک بایگانی‌هایی است که عیناً آورده، با اندکی توضیح، پاره‌ها را به هم پیوسته است. از این مدارک پیداست که به ویژه والرین ولادیمیراویچ کویبیشیف که از نمایان‌ترین شخصیت‌های سیاسی کشور

شوروی بود و میخائیل واسیلیویچ فرونزی که سرلشکر مشهور شوروی و آن سالها فرمانده جبهه ترکستان بود، بسیار کوشیدند که حمله به بخارا زودتر صورت گیرد. میخواستند هر چه زودتر بخارای مجروح را زیر پا له کنند.

روسیه در سالهای ۱۹۱۸-۱۹۱۹م. به خرابه‌زاری تبدیل شد. از آن امپراتوری محتشم، کمتر چیزی باقی مانده بود. فنلاند و سه کشور کرانه بالتیک، لهستان و غیره از روسیه جدا و مستقل شدند. سروران انقلاب سوسیالیستی روسیه، از جمله و. ا. لنین و ل. د. تروتسکی (Л.Д. Тротский) خواستند که باخت‌ها را با «انقلاب شرق» جبران کنند. در روسیه شوروی، بسیار طرفداران «تجاوز سرخ» (красная интервенция) سر کار آمدند و بیشتر آنها رو به شرق آوردند. نقشه فتح تهران کشیده شد<sup>۳۳</sup> و بنا به یک روایت، ارتش سرخ تا قزوین رفت، اما آنجا شکست خورد و عقب نشست. در تاشکند سازمان «انقلابیون افغانستان» تشکیل شد، تا در راه هند به کار آید. لیکن پیش از پیش گرفتن راه به سوی هند، دولت خانیه خیره و امارت بخارا را از سر راه برداشتن لازم بود. ماه فوریه سال ۱۹۲۰م. بلشویکان خیره را اشغال کردند و همه نیروهای جبهه ترکستان را برای بخارا آماده کردند.

کویبیشیف و فرونزی پی در پی به مسکو تلگرام می‌دادند که دولت بخارا با یاری انگلیس‌ها در حال قوت گرفتن است. کویبیشیف ۲۶ آگوست سال ۱۹۲۰م. در یک مجلس حزبی تاشکند حتی گفت که بخارا «برای ضربه زدن به روسیه آمادگی می‌بیند».<sup>۳۴</sup> البته، این یک دروغ محض برای بهانه‌جویی بود. اگر چه امیر عالم‌خان در یادداشت‌نامه «تاریخ حزن‌الملل بخارا» اندکی لاف زده است که گویا روسیه با ترکستان قصد جنگ داشت، معلوم است که بخارا هیچ نمی‌توانست به روسیه بزرگ و پهناور حمله کند. این حقیقت بر اهل فهم معلوم بود، ولی کویبیشیف و

فرونزی به مسکو تلگرامها فرستاده، اجازه «تجاوز سرخ» به بخارا می‌خواستند. و. لنین، ل. تروتسکی، ن. بوخرین (Н. Бухарин) و دیگران به جنگ با بخارا راضی نبودند و به تلگرامهای کمیسیون ترک تاشکند و فرماندهی جبهه ترکستان هر بار جواب رد می‌دادند. آنها به جنگ با بخارا راضی نبودند، نه به آن سبب که جنگ و تجاوز و مستملکه‌داری را نمی‌خواستند، بلکه به آن سبب که آن هنگام روسیه شوروی با لهستان درگیر جنگ بود و برای هجوم به ورشو آمادگی می‌دیدند و جنگ با بخارا را می‌خواستند موقوف به پیروزی بر لهستان کنند.

لیکن ا. استالین به نقشه شتابکارانه فرونزی راضی شد و پیشنهاد کرد که «به سرعت هرچه تمامتر طبق توصیه رفیق فرونزی باید عمل کرد».<sup>۳۵</sup>

عاقبت کویبیشیف و فرونزی که طاقتشان طاق شده بود، منتظر فرمان لنین و تروتسکی نشده، به جنگ با بخارا میان بستند.

## ۷

در مدت اندکی بیش از یک ماه (ماه آگوست سال ۱۹۲۰م.) همه قرار و مدارهای ضروری در باره صدور انقلاب شوروی به بخارا، قبول شد. ۲۹ ژوئیه ۱۹۲۰ دفتر تدارکات کمیته مرکزی حزب کمونیستی (بالشویکی) روسیه - ЦК РКП، تصمیم «ضرورت انقلاب در بخارا» را گرفت و توصیه نمود که به حزب جوان‌بخاریان انقلابی که ماه فوریه سال ۱۹۲۰م. در تاشکند تأسیس گردید، یاری معنوی و مادی رسانده شود. این بود که اجازه انقلاب بخارا از مسکو رسماً صادر شد.

در عین حال نیز تصمیم گرفتند که رهبری انقلاب باید حزب کمونیستی بخارا باشد، نه حزب جوان‌بخاریان انقلابی. فیض‌الله خواجه راضی شد که حزب

کمونیستی بخارا پس از انقلاب حاکمیت را به دست گیرد. از این رو، فیض‌الله خواجه زود به حزب کمونیستی بخارا پیوست و حزب جوان‌بخاریان انقلابی را به حال خود گذاشت. وی وعده کرد که در یکمین روزهای پیروزی انقلاب، حزب جوان‌بخاریان انقلابی برهم می‌خورد، درست‌تر آن که قسم اساسی آن به حزب کمونیستی بخارا همراه می‌شود (این وعده ۱۱ سپتامبر سال ۱۹۲۰ م. عملی شد).

ماه ژوئیه سال ۱۹۲۰ م. کمیسیون ترک برای آمادگی انقلاب بخارا سازمانی به نام «بیورای حربی انقلابی تأسیس کرد. ۳۰ ژانویه مجلس این بیورا، هیئت سروران حکومت جمهوری بخارا را که پس از انقلاب تأسیس خواهد شد، معین کرد. از جمله احمدجان حمدی (ابوسعیداف) به عنوان رئیس کمیته انقلابی (کمیته ناحیه‌ای حزب) و فیض‌الله خواجه به عنوان رئیس شورای ناظران خلق (صدراعظم) توصیه شدند.

روز ۱۰ آگوست کمیسیون ترک (کمیسیون ترکستان که نماینده کامل حقوق حزب کمونیستی و حکومت شوروی مسکو در تاشکند بود) مجلسی برگزار کرده، این توصیه را تصدیق نمود و فیض‌الله خواجه را رئیس شورای ناظران (کمیسران) خلقی بخارا، یعنی سردار حکومت دموکراتی انقلابی بخارا انتخاب کرد. یعنی مقامات شوروی ترکستان، ۳۳ روز پیش از انقلاب او را به عنوان صدراعظم تعیین کردند.

۲۵ آگوست ۱۹۲۰ کمیسیون ترک یک مرکز حزبی برای رهبری به انقلاب بخارا ترتیب داد که و. کویبیشیف رئیس این مرکز، نجیب حسیناف تاتار (رئیس حزب کمونیستی بخارا) و فیض‌الله خواجه عضو آن بودند. همه رهبری سیاسی در انقلاب، به همین مرکز، اساساً به کویبیشیف سپرده شد.

چنان که می‌بینیم، همه قراردادهای راجع به انقلاب بخارا در مسکو و مشخص‌تر در تاشکند، قبول شده بود. حزبهای مهاجران بخارایی که در تاشکند بودند، آن قرارها را معقول دانستند. چنان که از ۱۶ تا ۱۸ آگوست انجمن چهارم حزب کمونیستی بخارا در چهارجوی برپا گردید و آن قرارها را تصدیق کرده، بعضی مسئله‌های بخارای پس از انقلاب، از جمله هیئت حکومت جمهوری بخارا را معین کرد.

چون همه قرارها و نقشه‌های انقلاب بخارا در سطح بلند مقامات شوروی ترکستان و شاید مسکو نیز به تصویب رسید، نوبت به اقدام نظامی فرونزی رسید.

\* \* \*

فرونزی همه نیروهای جنگی که در اختیار داشت، از جمله ۱۱ هواپیمای بمب‌افکن را از سراسر ترکستان گرد آورده، به سوی بخارا یورش برد. در هیئت این نیروهای جنگی، سه پالک (هنگ) تاتارها و نخستین «پالک شرقی مسلمانی» داوطلبان بخارایی (سربازان فراری امیر، بیشتر تاتارها و باشقردهای روسیه) نیز بودند. یک عده جدیدان افراطی بخارا که پس از سال ۱۹۱۷م. در مهاجرت حزبیها تشکیل داده بودند، مسلح شده و دسته‌های نظامی آراسته، با سروری کسانی چون فیض‌الله خواجه، نیز به دنبال سپاهیان فرونزی به سوی بخارا شتافتند.

جنگ صبح ۲۹ آگوست سال ۱۹۲۰م. آغاز یافت. چنان که فرونزی در دفتر خاطراتش نوشته است، همین که جنگ آغاز شد، آشکار گردید که وعده‌های انقلاب‌خواهان بخارا که اهالی بخارا برای شورش آماده‌اند، دروغ بوده است. در روزهای دوم، سوم و چهارم جنگ نیز از مردم بخارا کمکی به لشکر فرونزی نیامد. عجایب را ببینید که لشکر گران فرونزی در روز اول جنگ، تقریباً به شکست نزدیک شده بود. در روز اول جنگ، لشکر بخارا چنان به حمله متقابل

دست زد که «نخستین پالک شرقی مسلمانی» داوطلبان بخارا و فراریان هر سو پریشان شدند. سپاه فرونزی، چنان که بعد او خود در یادداشت‌هایش نوشته بود، «تلفات سنگین دادند و مجبور شدند که عقب نشینند».<sup>۳۶</sup>

یعنی باز همان حالت روی داد که هنگام لشکرکشی فتودور کالیسوف روی داده بود. کالیسوف، چنان که گفته بودیم، ۱ مارس ۱۹۱۸م. به بخارا حمله برد و قصد انقلاب داشت، ولی شکست خورد و به عذابی جان به سلامت برد. جنگ اول روسیه بلشویکی، بدین ترتیب به آخر رسیده بود. جنگ دوم بلشویک و بخارا که فرونزی ۲۹ آگوست ۱۹۲۰م. آغاز کرد، نیز قریب بود که چون جنگ اول شرمنده‌وار پایان یابد.

فرونزی برای اصلاح وضع، آن یازده هواپیما را که به جبهه بخارا آورده بود، به کار گرفت. چهار روز بمباران این یازده جنگنده، مسئله را حل کرد و برای فرونزی پیروزی آورد. فرونزی گفته است: «فقط... هواپیماها دسته را از نابودی خلاص کردند». یعنی فرونزی اقرار کرده است که سپاهش در دم نابودی بود، قریب محو شده بود.

جنگ ۲ سپتامبر ۱۹۲۰م. به پایان رسید. این روز، روز پیروزی انقلاب بخارا به شمار می‌رود.

## ۸

فرونزی در دفتر خاطراتش به همان طرز خودستایی انقلابی که همیشه وجود داشت، جزئیاتی از بمباران بخارا ذکر کرده است. در مطبوعات روسی دهه بیست سده بیست و با یاری ماکسیم گورکی، سالهای ۳۰ بیانی‌های خلبانهای بمب‌افکن‌ها چاپ شد، لیکن در پژوهشنامه‌ها استفاده نمی‌شد و یا گهگاهی اندکی اشاره می‌رفت.

ما حالا یکی دو سخن در باره این بمبارانهای وحشیانه بالشویکان که از ۲۹ آگوست تا ۱ سپتامبر ادامه داشت، می‌گوییم.

بخارای بزرگ که شهر موزه و پُر از آثار بی‌نظیر و کم‌نظیر تاریخی بود، چهار روز سخت بمباران شد. در این مدت در شهر ۱۷۰ بُمب منفجر شد.<sup>۳۷</sup> در ۲۵ جای شهر حریق شدید سر زد. بلشویکان به لنین با خودستایی خیر دادند که نیم شهر را سوختار گرفته است.<sup>۳۸</sup> جلال اکرامی ۱۱ ساله از یک روستای دور آن سوختار را دیده بود: «روزانه‌ها می‌دیدیم که از طرف بخارا دود غلیظ برآمده، به هوا پهن می‌شود. می‌گفتند که شهر سوخته ایستاده است، شهر خاکستر شده ایستاده است».<sup>۳۹</sup>

خلبانهای شوروی از عمل وحشیانه خود زیاد لاف زده‌اند. یکی از آن خلبانها با افتخار گفته است: «ما بخارا را بمباران کردیم. ما امارت قدیم را زیر و زبر کردیم. بخصوص از رسیدن بمب‌ها به «منار مرگ» شادی ما حدّ و کنار نداشت. اگر چه این بمبارانها برای ما ماهیتاً سودی نداشت».<sup>۴۰</sup>

آن خلبانها با همین روحیه مغولی و چنگیزی به بخارا انقلاب آورده‌اند. آنها می‌خواستند تمام شهر را با خاک تیره یکسان سازند، ولی فرصت نیافتند.

از همان روزهای مرگبار انقلاب، منار بزرگ بخارا که یکی از شاه‌آثارهای صنعت معماری جهان و مایه افتخار ملت تاجیک است، «منار مرگ» نام گرفت. همان «انقلابیون» وحشی آن را «منار مرگ» نامیدند. و متأسفانه، ما هم چند گاه این نام وحشت‌بار را قبول کردیم، حتی شاعر حق‌گوی ما پیرو سلیمانی داستانی به نام «منار مرگ» نوشته بود.

زخم منار بزرگ را سالهای بعد علاج کردند، ولی در زمین‌لرزه‌ای سخت، این

زخم باز گشاده شد. آن را باز تعمیر کردند، ولی در دل نازک این مجسمهٔ عقل و هنر گویا آن زخم هنوز نهان است و سوزش دارد.

امیر عالم‌خان چون دید که بلشویکان قصد نابود کردن بخارا را به تمامی دارند، از بهر تخت و تاج گذشت و رو به فرار نهاد.

دهشتهای چهار روز جنگ انقلاب را صدر ضیا در «روزنامه» با خوابهای هولناکی تصویر کرده است و گفته است: «بلا و بلوا از این زیاده نخواهد بود».<sup>۴۱</sup> می‌بینیم که صدر ضیا انقلاب بخارا را «بلا و بلوا» دانسته است. به نظر صدر ضیا، رویدادهای آن چهار روز، نه انقلاب اجتماعی، بلکه نابودی «وطن مقدس» را آورد. از جمله مرکز شهر با زمین یکسان شده، گویی «دشتی بود جان‌شکار، بیابانی بود آدمخوار که از دیدن آن وهم مستولی می‌شد».<sup>۴۲</sup> آری، «بلا و بلوایی» بود که خرابی و نحوست آورد.

پی نوشتها:

1. A. Крушельницкий. Диктатура по телеграфу//Родина.-1989.-№ 11.- С.31-39.
۲. نک: نماز حاتم‌اف. یک منبع مهم (در باره اثر صدرالدین عینی «بخارا انقلاب تاریخ اچون متریاللو») // صدای شرق.-۱۹۷۱.-شماره ۱. صص. ۱۳۷-۱۴۴.
۳. صدرالدین عینی. اثرلو، ت. ۱.- تاشکند ۱۹۶۳.-ص. ۱۸۶.
۴. صدرالدین عینی. کلیات، ج. ۲، ق. ۲.-ص. ۱۸۵.
۵. نک: شیخ عبدالقادر کرامت‌الله بخاری - تذکره سباق.- تاشکند: ۲۰۰۷، صص. ۱۶۰-۱۶۱. اینجا شعر منظم یک بیت بیشتر آمده است.
۶. نک: ش. توردی‌اف - «نقش روسیه در تار و مار کردن حرکت جدیدیه»: مجله مرکز تحقیقات آسیایی سوئیس ۱۹۹۰.- شماره ۱ (۱۳)-ص. ۱۳۳. (به روسی)
۷. صدرالدین عینی - تاریخ انقلاب بخارا.- دوشنبه: ادیب، ۱۹۸۷.-ص. ۲۰۸.
۸. صدرالدین عینی - تاریخ انقلاب بخارا.- دوشنبه: ادیب، ۱۹۸۷.-ص. ۱۵۱.
۹. همان اثر، ص. ۱۵۲
۱۰. صدرالدین عینی - کلیات، ج. ۷.-ص. ۴۰۲.
۱۱. اقتباس از: ولادیمیر گنیس. «کار بخارا را باید تمام کرد...» از تاریخ انقلابهای ساختگی. وقایع مستند:
- «С Бухарой надо кончать...» К истории бутафорских революций). Документальная хроника-М.: МНТИ, 2001.-С.19
۱۲. همان اثر، ص. ۱۹.
13. Владимир Генис. «С Бухарой надо кончать...» К истории бутафорских революций. Документальная хроника. -М.: МНТИ, 2001.-С.19
14. Ф. Ходжаев. Избранные труды, т. 1.-Ташканд, 1970.-С. 135
۱۵. همان اثر.-ص. ۱۰۵.
۱۶. همان جا.
17. Ф. Ходжаев. Избранные труды, т. 1. -С. 105)
۱۸. Ф. Ходжаев. с. 27
۱۹. صدرالدین عینی - تاریخ انقلاب بخارا، ص. ۲۳۰
20. Ф. Ходжаев. Избранные труды, т. 1. -С. 27-28
۲۱. صدرالدین عینی - کلیات، ج. ۲، ق. ۲، ص. ۱۸۳
22. Ф. Ходжаев. Избранные труды, т. 1, с. 122.
۲۳. صدرالدین عینی - تاریخ انقلاب بخارا، ص. ۲۳۰
24. История Коммунистических организаций Средней Азии).-Ташкент: Узбекистан, 1967.-С. 485.
25. Ф. Ходжаев. Избранные труды, т. 1, с. 463
26. Директивы командования фронтов Красной Армии. Сборник

- документов, т. 3.-М., 1976.-С. 550.
27. В. Генис. С Бухарой надо кончать, с. 37
28. Ф. Ходжаев. Избранные труды, т. 1, с. 121
29. صاحب تبراف- سه معارف پرور تاجیک در بار امیران منغیت- دوشنبه: ۲۰۰۶-صص. ۱۸۲-۱۸۳.
30. همان، ص. ۱۸۵
31. Ф. Ходжаев. Избранные труды, т. 1, с. 189.
32. История Коммунистических организаций Средней Азии, с. 488.
33. В. Генис. «С Бухарой надо кончать...», с. 17;
34. В. Генис. «С Бухарой надо кончать...», с. 17.
35. همان اثر، ص. ۳۵
36. В. Генис. «С Бухарой надо кончать...», с. 37.
37. نک: نماز حاتماف- در بخارا ۱۷۰ بُمه ترکیده//علم و حیات-۱۹۹۴-شماره ۳-۶. صص. ۱۳-۱۵
38. و. گنیس. همان اثر، ص. ۴۰.
39. جلال اکرامی- آن چه از سر گذشت// صدای شرق-۲۰۰۶-شماره ۱. ص. ۲۲.
40. و. گنیس. همان اثر
41. روزنامه صدر ضیا- تهران: مرکز اسناد، ۱۳۸۲ش/۲۰۰۳م، ص. ۲۸۸.
42. همان اثر، ص. ۲۸۷.